

**افطوره** با کس آفرینش درین اسلام وصیه و زکوة خیر روز **فصله** بالکثر زکوة و صدقه  
**انطاله** بالفتح زکوة و عین فطوره بالفتح و فطانه بالفتح و سکون **تطالع**  
 بالفتح قیاس **فطانه** بالفتح درستی و غلظت **فطانه** بالفتح و التفتیدن و در بیان  
 و در این **فطره** بالکسر سخنان مهر پشت و زبور که بصورت سخنان مهر  
 پشت سازند و پاره از رشته نمد که مهر به پشت **فطانه** بالفتح خوش طبع شدن و با  
 لقم خوش طبع **فکره** از پیش **فکره** بالفتح و تشدید کاف سستی و نادانی و نادان  
 شدن و ستارگان که دیده و دایره شده پس حکایتی که از اول دکان خر تصد  
 اس کثیر کون **فلاجه** بالفتح میان خالی در آب و کیه و میخ ای فرخ **فلاجه** بالکسر  
 پاره کبر **فلاجه** بالفتح حکم و دانش شدن **فلاجه** بالفتح خضریه میان و پاره زمین  
 کرد و یک توده و چون یک گرد میان سوراخ که در میان دو کج میگذرد و پوس  
 کرد که سر سخنان خیم را بدین میگذرانند **فلاجه** بالفتح بزرگری و کثرت و زری **فلاجه**  
 بالفتح کار نازین و ناکامی **فوت** بالفتح نیست شدن و رفتن چیزی **فوات**  
 بالفتح نیستی **فوة** بر وزن قوه و ناس که آنرا روس درو و ناک بر گویند  
**فواره** بالفتح آنچه در در یک جوی کن و بالفتح و تشدید و اولیا بر جوی نرسند  
**امیله** و **میلوله** هر دو بالفتح خطا شدن را می و ضعیف شدن آن **مع الثا**  
**فنت** بالفتح و تشدید و ناز و خفت و خطا و کلاهیمت که از زنده آن در سال خطا تا  
 بزند و بچونند **فخت** بالفتح تفحص کردن و بگردن هر خانه از شکله **فخت** بالفتح کین  
 شکله فروخت جمع و اول بر هم زدن زمان آستین و شکافتن جلال و ناز و بزرگان  
 شدن آنچه در ویست و زدن آدمی را چنانکه کسین پاره پاره **فحیم**  
**فالودج** بالفتح ذال معرب با او ده ایاقی نیست و در اصل کلاه  
 بنامه بلکه فالودق و فالودامه **فابج** بکثر تا شکله ناکه بار دار و بنامه **فابج**

فخت بالفتح کین  
 روی از روی شکله است

ابارار با

که بار دار بنامه **فنج** بالفتح که کردن و شکستن آب گرم را با آب سرد **فنج** بالفتح  
 و تشدیدیم راه کت و در میان دو کوه فنج جمع و بالکسر خام و فاخته و پند  
 و ناله که آنرا بالفتح شای گویند **فنج** یعنی بین میان هر دو پاشک ده دانش و درخت  
 و جدا و دور بودن زده گمان از **فنج** بالفتح عورت و اندام مخصوص و زنده  
 و شکاف و جایی ترس و هم در میان هر دو پای اسب و شتر نیست بر جمل و ناله  
 اندوه و و استندن عورت و جز آن و بالفتح شتر است بقارس و بالکسر انگیزان  
 پنهان ندارد و فختین گمانی که از جدا جدا و پاره باشد و آنکه از زمین ناز و فختین  
 کفایش و بیخه شدن ده عورت بودن و هم ز رسیدن و بهم پیوسته شدن زمین  
 آدمی بواسطه کلابی آنها و بالفتح و فخر و اشکاف و فخر **فنج** بالفتح کین که هر دو  
 خانه او کت ده باشد و بالفتح فنج و بالفتح و تشدید بر پاره این که جاب و قیاسی  
 که از بس شکافنده باشد بوزنه مایان و بالفتح نیز آمده **فنج** کین که هر دو  
 اشک کت ده باشد و ناکه که بواسطه شورت البتین او کت ده شده باشد و ناز و  
 را در سخن و بگردن و در **فنج** بالکسر و نون نوعی از نشانههای شتر و وضعیت  
 بر مبل و طی **فنج** با نیا از هم دور نموده در رفتن **فنج** بالفتح نام موصیفت بر وزن  
 در ستکاستی یا فتن بالفتح و فتمت کردن و دوریم کردن و زمین شکافتن **فنج**  
 و خراج و جزیه مقرر کردن و بالکسر بنامه ایست موقوف و بنده جزئی و بدین معنی  
 بالفتح نیز آمده و بالفتح فروری در ستکاستی و یعنی جوی خورد و کت اولی نداء  
 منهای پیش کت دن و دوری میان دو قدم **فنج** بکلام شرح دو گوینان  
 و تری که بنامه رسد و استخوان سستی نموده آن آدمی بواسطه خطا بالفتح کین  
 از حرکت باز ماند و آنرا بالفتح گویند و بنامه ایست که از بالفتح نیز گویند و بالفتح  
**انلوج** بالفتح و تشدید ایلام کلوب و نام موصیفت **فنج** یعنی زمین معرب و ناک